

Foundations of Offender-Oriented Leniency Institutions in the Iranian Legal System

1. Saeedeh Ghasemi: PhD Student, Department of Law, Ayatollah Amoly Branch, Islamic Azad University, Amol, Iran
2. Asghar Abbasi*: Assistant Professor, Department of Law, Chalous Branch, Islamic Azad University, Mazandaran, Iran. Email: drabbasi191@gmail.com (Corresponding Author)
3. Mahdi Esmaeli: Associate Professor, Department of Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

ABSTRACT

One of the issues that has long preoccupied the minds of philosophers and scholars in criminal law is the reasoning behind and the objectives of punishments. The question of why offenders are punished and what goals are pursued through their punishment has always shaped the nature of the criminal law systems of various countries, influencing both the types of punishments employed and the methods of their implementation. One objective historically observed in the imposition of various punishments is the rehabilitation and treatment of offenders through the application of different punitive measures. Today, the rehabilitation and treatment of offenders, as well as the prevention of recidivism, are among the key objectives in the determination of different punishments. Pursuing this goal in the criminal law systems of countries affects not only the stage of determining the type of punishment but also the legal framework within which the punishment is applied, significantly contributing to the rehabilitation of offenders, the prevention of recidivism, and their reintegration into society. In this context, "offender-oriented leniency institutions" have permeated criminal law. The Iranian legal system also features various institutions serving this purpose. Institutions such as exemption from punishment, suspension of the issuance of judgments, suspension of the execution of punishments, semi-freedom systems, and conditional release are examples of these mechanisms. Criminal, familial, and social backgrounds of offenders, the likelihood of their rehabilitation, and the offenders' consent are always crucial conditions for benefiting from offender-oriented leniency institutions.

Keywords: *Offender-oriented leniency institutions, rehabilitation and treatment, individualized punishment, offender, exemption from punishment, suspension of judgment issuance, suspension of punishment execution, semi-freedom, conditional release, electronic monitoring*

How to cite: Ghasemi, S., Abbasi, A., & Esmaeli, M. (2024). Foundations of Offender-Oriented Leniency Institutions in the Iranian Legal System. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 6(4), 81-99.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 16 September 2024
Revise Date: 25 October 2024
Accept Date: 12 November 2024
Publish Date: 24 December 2024



پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست

مبانی نهادهای ارفاقی مجرم محور در نظام حقوقی ایران

۱. سعیده قاسمی: دانشجوی دکترا، گروه حقوق، واحد آیت الله آملی، دانشگاه آزاد اسلامی، آمل، ایران
۲. اصغر عباسی: استادیار گروه حقوق، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، مازندران، ایران. پست الکترونیک: drabbasi191@gmail.com (نویسنده مسئول)
۳. مهدی اسماعیلی: دانشیار گروه حقوق، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

یکی از مسائلی که از دیرباز ذهن فلاسفه و اندیشمندان حقوق کیفری را به خود مشغول کرده، چرایی و اهداف مجازات‌ها است. این که چرا مجرمان را مجازات می‌کنیم و چه اهدافی از مجازات آنان دنبال می‌شود، همواره شکل‌دهنده سیمای حقوق کیفری کشورها از حیث نوع و شیوه اجرای کیفر بوده است. یکی از اهدافی که در طول تاریخ در اعمال انواع کیفرها مشاهده می‌شود، اصلاح و درمان مجرمان از طریق مجازات است. امروزه اصلاح و درمان مجرمان و جلوگیری از تکرار جرم از اهداف مهم تعیین انواع مجازات‌ها به شمار می‌رود. این هدف نه تنها در مرحله تعیین نوع کیفر، بلکه در رژیم حقوقی‌ای که کیفر در بستر آن اعمال می‌شود نیز بسیار مؤثر است و در تحقق اصلاح مجرمان و جلوگیری از تکرار جرم و بازاجتماعی کردن آنان نقش مهمی ایفا می‌کند. در این راستا، در حقوق کیفری نهادهایی تحت عنوان "نهادهای ارفاقی مجرم‌محور" به وجود آمده است. در حقوق کیفری ایران نیز نهادهای متنوعی در همین راستا دیده می‌شود؛ نهادهایی مانند معافیت از کیفر، تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، نظام نیمه آزادی، نظام آزادی مشروط و غیره از جمله این موارد هستند. سوابق کیفری، خانوادگی و اجتماعی مجرمان، پیش‌بینی امکان اصلاح آن‌ها، و رضایت مجرمان همواره از شرایط مهم در بهره‌مندی از نهادهای ارفاقی مجرم‌محور به شمار می‌آید.

واژگان کلیدی: نهادهای ارفاقی مجرم‌محور، اصلاح و درمان، تفریدی کردن کیفر، مجرم، معافیت از کیفر، تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، نیمه آزادی، آزادی مشروط، نظارت الکترونی

نحوه استناددهی: قاسمی، سعیده، عباسی، اصغر. و اسماعیلی، مهدی. (۱۴۰۳). مبانی نهادهای ارفاقی مجرم محور در نظام حقوقی ایران. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۶(۴)، ۸۱-۹۹

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۶ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۴ آبان ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۲ آبان ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۴ دی ۱۴۰۳



پدیده‌های مجرمانه و منحرفانه و به‌طور کلی هنجارگریزی همواره جامعه را در معرض خطر قرار می‌دهد، به‌نحوی که افرادی هستند که منافع مادی خود را از طریق نقض قوانین، مقررات، و هنجارهای اجتماعی تأمین می‌کنند. جامعه نیز برای ادامه حیات و تحول موزون نظم عمومی خود همواره با این قبیل افراد، به‌عنوان بزهکار یا کج‌رو، مقابله کرده و علیه آن‌ها واکنش‌های متفاوتی نشان می‌دهد. بنابراین، «معمای بزه و بزهکار» همواره ذهن اندیشمندان، پژوهشگران، و مجریان قانون را به خود مشغول کرده است و طبیعی است که برداشت‌ها و راهکارهایی درباره ماهیت، علل، و نحوه مقابله با آن ارائه دهند.

برای برقراری آرامش در اجتماع و تسکین افکار عمومی که پس از وقوع جرم توسط مجرم جریحه‌دار می‌گردد و همچنین برای ارباب دیگران، تنبیه بزهکاران و جبران خسارت بزه‌دیده، مجرم دستگیر و به دستگاه عدالت کیفری تحویل داده می‌شود. اما رفتارهای مجرمانه را اغلب اشخاصی مرتکب می‌شوند که خود را مجرم نمی‌دانند. این اشخاص برای حفظ یک خودانگاره غیرمجرمانه، «وضعیت را به گونه‌ای تعریف می‌کنند» که بتوانند بر این عقیده باشند که اعمالشان در حقیقت جرم نیست. پس از آن، آزادند که ارتکاب رفتارهای مجرمانه را ادامه دهند، بی‌آنکه خودانگاره خویش را تغییر دهند. یعنی از نگاه مجرم، جرمی رخ نداده است، اما جامعه و قانون‌گذار آن را جرم و سزاوار واکنش کیفری می‌دانند (Ashouri, 2009).

اجرای عدالت کیفری موضوعی است که از ابتدای خلقت ذهن انسان‌ها را به خود مشغول کرده است. این موضوع در طول تاریخ حقوق کیفری با برداشت‌ها و واکنش‌های مختلف روبه‌رو بوده است. در دوره‌های مقطعی از زمان، مفاهیم جرم و مجازات با تغییرات اساسی روبه‌رو شده است و شکل‌گیری آن از مبنای خاصی تأثیر پذیرفته است. اندیشه تغییر و تحول در نظام عدالت کیفری، دارای سابقه‌ای تاریخی در روند تحولات حقوق کیفری می‌باشد. حرکت از مسیر کیفرهای انتقامی تا چرخش به سمت واکنش‌های اجتماعی سازنده، فرآیندی طولانی را طی کرده است؛ فرآیندی که با سردمداری اندیشمندان مکتب کلاسیک در رهایی از استبداد قضایی، کیفرهای بدنی، ترذیلی، و تهریبی آغاز شده و از طریق اندیشمندان جنبش دفاع اجتماعی نوین با طرح مباحث سیاست جنایی که آستن نوآوری‌هایی چون قضا زدایی، کیفر زدایی، و عدالت ترمیمی بود، رهبری شد (Ansari, 2001; Ashouri, 1997).

یکی از مسائل مهم در حقوق کیفری، نحوه برخورد با مجرم در فرآیند دادرسی می‌باشد. در دادرسی کیفری، انسان موضوع دعوا قرار می‌گیرد و باید متناسب با جرمی که مرتکب شده است، پاسخی مناسب از سوی دستگاه عدالت دریافت نماید. پاسخ جامعه به جرم و مجرم دوگونه می‌باشد: یکی پاسخ سرکوبگر و سزا دهنده (تنبیهی) و دیگری پاسخ بازپرورانه یا اصلاحی (مجرم‌مدار). نظام عدالت کیفری سنتی روش سرکوبگرانه را مورد توجه قرار داده بود. از این‌رو، نظام کیفری سنتی با محدودیت‌ها و تنگناهای عمده‌ای روبه‌رو بوده است که تقاضا برای تغییر و اصلاح آن را افزایش داده است؛ چراکه واقعیتی به نام جرم، به دلیل ابعاد مختلف آن، تنها با ابزار مجازات قابل پاسخگویی و کنترل نخواهد بود. بلکه جامعه باید تمام روش‌های مقدم را مورد استفاده قرار داده و در نهایت به ابزار قهریه متوسل شود تا شاید کارساز افتد (Maddah, 2008; Najafi Abrandabadi & Badamchi, 2004; Niazpour, 2011).

بنابراین، رشد روزافزون بزهکاری، سیاست‌گذاران جنایی را با وجود استفاده چهارهزارساله از سلاح کیفر، بر آن داشته تا در شیوه‌های پاسخ‌دهی به این پدیده تغییرهایی را پدید آورند. استفاده از ضمانت اجراهای مدنی، اداری، و انضباطی نمونه بارز ایجاد تغییر در سامانه پاسخ‌هاست که امروزه شماری از قانون‌گذاران به آن روی آورده‌اند. این گرایش «قلمرو کیفری» را جایگزین «حقوق کیفری» کرده و نیز فرآیند پاسخ‌دهی به بزهکاری را متحول ساخته است. به این صورت که برای پاسخ‌دهی به شماری از گونه‌های بزهکاری و برخی بزهکاران می‌توان از روش‌های نوپدید حتی با ماهیت غیر قهریه بهره جست. درواقع اساساً سودمندی مجازات که از آن به‌عنوان «ضرر ضروری» یاد می‌شود، انکار می‌شود. اهداف قانون‌گذاران از اتخاذ سیاست‌های جنایی متفاوت (سزا دهنده و اصلاحی) نشأت گرفته از مبنای حقوقی متفاوت است. بنابراین، قواعد حقوقی از جمله قواعد حقوق کیفری مشروعیت خود را از یک‌سری ریشه‌ها و پایه‌های نهان اخذ می‌کند که برحسب نوع ایدئولوژی و ساختار سیاسی هر جامعه متفاوت است (قرارداد اجتماعی، دستورات الهی، قواعد و اصول برتر و ...). در حقیقت، مبنای مجازات در معنای اول همان

اهداف مجازات است. به هر حال، واقعیت آن است که شناخت مبانی حقوق، جز با تشخیص اهداف آن امکان ندارد و دو مسئله مبنا و هدف حقوق با هم ارتباطی ناگسستنی دارند. بنابراین، برای پیاده سازی قواعد حقوق کیفری در قانون باید مبنای آن را جستجو نمود. مبنای قانون گذاران نیز اهداف آنان است که دو گونه است؛ یکی سزادهی و دیگری سوددهی (Key Nia, 2018; Khaleghi, 2010).

سود دهی نیز دو جنبه دارد؛ یکی سودی که عاید بزهکار و بزه دیده می شود و دیگری سودی که اجتماع از آن می برد. از این رو، باید در جستجوی اهداف قانون گذاران از وضع قوانین و نهادهای کیفری بود. سیاست ارفاق به بزهکاران از جمله تدابیری است که قانون گذاران برای واکنش نشان دادن به شماری از مجرمین برخی جرم ها انتخاب کرده اند. توافقی شدن عدالت کیفری یکی از بنیادی ترین جلوه های این تغییر گفتمان و راهبرد است که رویکرد و رسالت حقوق کیفری شکلی در برخی گستره ها را بازتعریف نموده است. اصلی ترین اثر رویکرد یاد شده، متحول ساختن ماهیت و رسالت سنتی آیین دادرسی کیفری است که به موجب آن، شاخه مذکور دیگر شامل مجموعه ای از ترتیبات و مقررات برای چگونه مجازات کردن مجرمین نیست؛ بلکه به بهره جستن از همه قابلیت های سیاست جنایی برای پاسخ دهی به بزهکاری، از جمله (گفتگوی قضایی کیفری) میان بزهکاران و مقامات قضایی نیز توجه دارد (Ali Abadi, 2013; Ansari, 2001; Ashouri, 2009; Danesh, 1989).

این گرایش به گسست معرفت شناسانه حقوق کیفری در این قلمرو انجامیده و نظام پاسخ دهی را متحول کرده است. بنابراین، از این رهگذر، عدالت کیفری در برخی قلمروها برای یکی از طرفین اصلی دعوای کیفری، یعنی متهم، اراده آزاد وی را در تعیین سرنوشت کیفری خود دخیل دانسته است تا به جای اینکه متهم موضوع دادرسی کیفری قرار گیرد، فرآیند دادرسی را بستری برای توافق و چانه زنی متهم و مقام قضایی قرار داده است. این تحول در نوع نگرش سیاست گذاران جنایی به بزهکاران ریشه دارد؛ زیرا در پرتو نگرش (شهروندمدار) است که بزهکاران عضوی از جامعه بوده و باید با به کارگیری تدابیر مناسب انسان مدار به جامعه بازگردانده شوند، در حالی که در پرتو نگرش (دشمن مدار) به دلیل ترجیح دادن استفاده از تدابیر سرکوبگر برای پاسخ دهی به بزهکاری، زمینه پذیرش و اجرای این راهبرد وجود ندارد (Key Nia, 2018; Mansour Abadi, 2020; Zeraat, 2013).

الگوهای سیاست جنایی، متناسب با یک جریان سیاسی، پاسخ های متفاوتی به پدیده بزهکاری می دهند. این الگوها به سه سیاست جنایی آزادی مداری، برابری مداری، و قدرت مداری تقسیم می شوند که هر یک از این الگوها با رویکردی خاص به دنبال پاسخ دهی به بزهکاری می باشند. به همین جهت، این پرسش مطرح می شود که پذیرش مجرمیت به عنوان یکی از بارزترین مصادیق توافقی شدن عدالت کیفری در کدام یک از این الگوها امکان اجرا دارد و کدام یک از این الگوها آن را به رسمیت شناخته است؟ نظریه سیاسی برابری مدار که پایه های آن را باید در جریان فکری-سیاسی جامعه باوری (سوسیالیسم) جستجو کرد، با رویکردی مساوات گرا درصدد ایجاد بستری مناسب به منظور برابر سازی همه شهروندان است. آنارشیسم و مارکسیسم جدیدترین نحله های فکری برابری مدار به شمار می روند که با وجود هدف مشترک (مساوات گرایی)، روش های متفاوتی برای رسیدن به آن اتخاذ کرده اند (Heidari, 2015; Niazpour, 2011; Nourbaha, 2005).

آنارشیسم (دولت ستیز) با رویکردی دولت ستیز برای پاسخ دهی به پدیده مجرمانه از طریق نهادهای جامعه محور کمک می گیرد؛ بنابراین، دولت نقشی در پاسخ دهی به بزهکاری ندارد. اما در راهبرد توافقی شدن، مداخله دولت و نمایندگان آن با وجود واگذاری نقش قابل توجه به یکی از طرفین دعوای کیفری، یعنی بزهکاران، همواره پابرجاست. مارکسیسم، دیگر جریان فکری-عقیدتی سوسیالیسم است که بر ایجاد برابری در سطح جامعه و میان شهروندان تمرکز می کند. سیاست جنایی مارکسیستی با رویکردی اقتدارگرایانه و این پندار که بزهکاران در واقع دگراندیشان و معارضان جامعه اند، تحمیل پاسخ های شدید کیفری و سرکوب بزهکاران را به رسمیت شناخته است و در واقع، نفع جامعه را بر نفع افراد برتری می بخشد (Bernard & Snipes, 2011; Bernard et al., 2014; Bolek, 2006; Danesh, 1989).

الگوی قدرت مدار، دیگر سیاست جنایی است که با رویکردی افراط گرا به قدرت نگرسته و با توجیه قدرت گرایی، مداخله دولت در همه ابعاد زندگی افراد را، آن هم به شکل نامحدود، مشروعیت می بخشد. نظام توتالیتریسم برای رسیدن به اهداف خود با هر وسیله ای از جمله تفسیر اصل قانونی بودن جرم و مجازات به سرکوب مخالفان اقدام می کردند. نظام سیاست جنایی آزادی مدار با تکیه بر اصول ناظر به لیبرالیسم

و تأکید بر فردمداری درصدد ترسیم الگوی پاسخ‌دهی به بزهکاری است (Gesen, 1991; Hosak, 2011; Kalivand Toiserkani, 2007; Key Nia, 2018).

این نگرش با محور قرار دادن اصل آزادی و توجه به تساوی همگان در برابر قانون، منافع و حقوق فردی را بر منافع و حقوق حکومت مقدم می‌شمارد و بر این نکته تأکید می‌ورزد که افراد هسته اصلی جامعه‌اند و از این‌رو مصالح جمع (حکومت) نمی‌تواند بیش از منافع شهروندان باشد. از این‌رو، لیبرالیسم با محور قرار دادن رویکرد فردگرایانه و تأکید فراوان بر اصل آزادی انسان‌ها، درصدد ایجاد بستری مناسب برای تأمین حقوق و آزادی‌هاست. بنابراین، رویکرد امکان مداخله بزهکاران، چه به‌صورت مستقیم و چه به‌صورت غیرمستقیم، بیانگر تمایل سیاست‌گذاران جنایی مبنی بر اعطای اثر حقوقی مستقیم به شماری از رفتارها و جلوه‌های صریح اراده مجرمان است (Danesh, 1989; Niazpour, 2011).

به این ترتیب، بزهکاران در فرآیند کیفری نقش نویافته و فعال پیدا می‌کنند و در واقع، منافع افراد را بر منافع جامعه ترجیح می‌دهد. بنا بر سه سیاست جنایی گفته شده و ایرادات وارده بر جریان سوسیالیسم و توتالیتاریسم به‌خاطر نداشتن نگرش اصلاحی و درمانی و سرکوب بزهکاران، مبنای پذیرش مجرمیت را باید در دو جریان لیبرالیسم که امکان دخالت مجرم را در تعیین سرنوشت خویش دخالت داده است و همچنین جریان مارکسیسم که نفع جامعه را بر منافع افراد ترجیح می‌دهد (کاهش هزینه‌های نظام عدالت کیفری) جستجو نمود (Heidari, 2015; Hosak, 2011).

نهادهای ارفاق‌آمیز مجرم‌محور، علاوه بر اینکه نشانه اصلاح و بازپروری بزهکار جهت بازاجتماعی شدن و انطباق با حیات عاری از جرم است، بیانگر تلاش مجرم، قانون‌گذاران، و نهادهای اجرای عدالت کیفری جهت بازسازی و بازپروری بزهکار و همچنین پیشگیری از تکرار جرم مجرمینی است که مجرمیت خود را پذیرفته‌اند. بنابراین، به‌جای صرف هزینه‌های فوق‌العاده سنگین در نظام عدالت کیفری که مصروف تأسیس دادگاه‌های زیاد، زندان‌های عظیم، کارگاه‌های علمی و حرفه‌ای برای آموزش قضات و مأموران تحقیق، و همچنین تحقیقات متعدد در خصوص اصلاح و درمان مجرمینی که مرتکب تکرار جرم می‌شوند، می‌توان با شناساندن پذیرش مجرمیت، فرهنگ‌سازی در خصوص پذیرش آن، و همچنین پیش‌بینی در قانون جزایی کشور و آثاری که بر آن مترتب می‌شود، این هزینه‌ها را به‌طور شگرفی کاهش داد و این مبالغ هنگفت را صرف رفاه و سلامتی عموم مردم نمود (Ansari, 2001; Ashouri, 1997).

مفهوم نهادهای ارفاقی مجرم‌محور

در ابتدا لازم است کمی درباره نهادهای ارفاقی صحبت شود تا برای خواننده مشخص گردد که منظور از نهادهای ارفاقی در این نوشتار چیست. سپس، محدوده این نهادها با قید "مجرم‌محور" مشخص می‌شود. در پایان نیز نهادهای ارفاقی دسته‌بندی شده و بنیادهای آن ذکر می‌گردد. با وجود اینکه امروزه در نوشته‌های حقوقی از نهادهای ارفاقی صحبت می‌شود، تعریفی در قانون برای آن وجود ندارد. تنها در تبصره ماده ۴۵ الحاقی به قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۲۰۱۷ آمده است: "در مورد جرایم موضوع این قانون که مجازات حبس بیش از پنج سال دارد، در صورتی که حکم به حداقل مجازات قانونی صادر شود، جز در مورد مصادیق تبصره ماده ۳۸، مرتکب از تعلیق اجرای مجازات، آزادی مشروط و سایر نهادهای ارفاقی به استثنای عفو مقام معظم رهبری مذکور در بند ۱۱ اصل ۱۱۰ قانون اساسی بهره‌مند نخواهد شد." در این مقرر، واژه نهادهای ارفاقی در کنار تعلیق مجازات، آزادی مشروط، و عفو رهبری آمده است و از نظر مقنن، این سه نهاد مصداقی از نهادهای ارفاقی است.

در ادامه، مراد از نهادهای ارفاقی در این نوشتار روشن می‌شود. نهادهای ارفاقی، همان‌گونه که از نام آن‌ها پیداست، به نهادهایی گفته می‌شود که در راستای اصل تفریدی کردن و سیاست اصلاح و درمان، در حق مجرمانی که پیش‌بینی اصلاح آن‌ها با توجه به سوابق خانوادگی، اجتماعی، و کیفری‌شان می‌رود، اعمال می‌شود. رضایت مجرم نیز گاه ممکن است از شرایط اعمال این نهادها به‌منظور تحقق اهداف آن‌ها باشد. از این‌رو، در اعمال نهادهای ارفاقی مجرم‌محور، پیش‌بینی اصلاح مجرم مهم‌ترین پارامتر در بهره‌مندی از این نهادهاست. با این حال، رضایت مجرم لزوماً شرط لازم برای برخورداری از همه نهادهای ارفاقی نیست. در قانون مجازات اسلامی، در نهادهایی همچون معافیت از کیفر، تعویق

صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، و آزادی مشروط، رضایت مجرم شرط نبوده، لیکن در نهادهایی همچون نظام نیمه آزادی و نظارت الکترونیک، برخورداری از رضایت مجرم شرط است (Khaleghi, 2010).

این نهادها تنها در خصوص مجرمان قابل اعمال است و متهم از دایره آن بیرون است. هرچند متهم و مجرم در قوانین کیفری به طور روشن تعریف نشده‌اند، اما با توجه به مواد پراکنده در قوانین کیفری، همچون استفاده از واژه متهم در مواد ۱۶۸ به بعد قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۲۰۱۳ با اصلاحات و الحاقات ۲۰۱۵، برداشت می‌شود که متهم به شخصی گفته می‌شود که سایه اصل برائت از وی دور شده و در مظان اتهام قرار گرفته که مرتکب جرم شده است. از این رو، محدودیت‌هایی همچون احضار، جلب، تفتیش وسایل و منزل، قرار تأمین کیفری، و... در حق وی اعمال می‌شود. اما همواره این احتمال وجود دارد که با توجه به دفاعیات متهم، سایه اتهام از وی دور شود و نهایتاً تبرئه گردد. می‌توان از استقراء در موادی همچون مواد ۳۹، ۴۰، ۴۶ و... از قانون مجازات اسلامی مصوب ۲۰۱۳ مفهوم واژه "مجرم" را از لسان مقنن استنتاج نمود. در این مواد، نهادهای ارفاقی تخفیف‌کننده و معاف‌کننده مجازات و نهادهایی همچون تعویق صدور حکم و تعلیق اجرای مجازات آمده است. در این مواد، سخن از آن است که جرمی روی داده و ادله انتسابی جرم به مرتکب آن‌چنان از قوت برخوردار است که دادگاه مرتکب را به کیفر محکوم می‌کند و مقنن از واژه‌هایی همچون "مجرم" و "مجرمیت" استفاده کرده است. این امر نشان می‌دهد که مجرم شخصی است که مرتکب جرم شده و ادله انتساب بزه نیز برای محکومیت وی کافی است. بنابراین، مجرم شخصی است که جرم وی در دادگاه اثبات می‌شود، اما متهم شخصی است که جرم وی در دادگاه ثابت نشده و تنها سایه اصل برائت بر سر وی کم‌رنگ شده و یک سری از محدودیت‌های قانونی بر وی بار شده است.

در این نوشتار تمرکز بر روی مجرم است و نهادهایی که در حق متهم اعمال می‌شود، مدنظر نیست. بنابراین، نهادهایی همچون ترک تعقیب، بایگانی کردن پرونده، تعلیق تعقیب، و میانجی‌گری، موضوع مواد ۷۹ تا ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۲۰۱۳ با اصلاحات و الحاقات ۲۰۱۵، که ناظر بر متهم هستند، از دایره نهادهای ارفاقی مجرم‌محور بیرون است. در این نوشتار به نهادهایی اشاره می‌شود که دادگاه در راستای اصل تفریدی کردن کیفر، در میزان مجازات یا نوع یا شرایط اجرای آن در چارچوب قانون دست برده تا اهداف مجازات‌ها همچون اصلاح و بازپروری و بازاجتماعی شدن مرتکب تحقق یابد.

از این رو، نهادهای ساقط‌کننده مجازات که موضوع فصل یازدهم از بخش دوم تحت عنوان "سقوط مجازات" از قانون مجازات اسلامی مصوب ۲۰۱۳ از ماده ۹۶ تا ۱۲۱ می‌باشد، به استثنای نهاد توبه، از دایره این نوشتار بیرون است. چراکه نهاد ارفاقی زمانی قابل اعمال است که امکان تعقیب و اعمال کیفر وجود داشته باشد؛ حال آنکه در جهات ساقط‌کننده کیفر، این امکان وجود ندارد. از این رو، نهادهایی همچون مرور زمان، عفو عام و خاص، نسخ قانون، و... که در فصل پیش گفته آمده است، موضوع بحث ما نیست.

همچنین، مراد از نهادهای ارفاقی، علل موجهه و رافع مسئولیت که در فصل دوم از بخش چهارم تحت عنوان "موانع مسئولیت کیفری" از قانون یاد شده از مواد ۱۴۶ تا ۱۵۹ بیان گردیده، نمی‌باشد. این علل حسب مورد، عللی نوعی و شخصی هستند که یا توجیه‌کننده جرم و زایل‌کننده وصف مجرمانه هستند (در زمره علل موجهه) همچون دفاع مشروع یا آنکه علل شخصی مربوط به متهم بوده که شرایط انتساب بزه به متهم را دچار اخلال می‌کند، همچون جنون. در علل موجهه نیز شرایط نوعی حاکم بر موضوع به گونه‌ای است که اساساً جرمی روی نداده تا نوبت به اعمال کیفر و نهادهای ارفاقی برسد. اما در علل رافع مسئولیت کیفری، جرم روی داده، اما شرایط شخصی و وضعیت ذهنی و روانی مرتکب به گونه‌ای است که قابلیت اسناد را از بین می‌برد (سلیمی، ۲۰۱۳: ۱۴۵). از این رو، در علل رافع مسئولیت کیفری، مانع پیش‌آمده در قوای دماغی و تمیز مرتکب، او را از اعمال کیفر می‌رهاند. بنابراین، کسی که مسئولیت کیفری ندارد، سخن گفتن از اعمال نهادهای ارفاقی نیز بیهوده است.

بالین حال، در خصوص اطفال و مجانین که به ترتیب صغر و جنون از موانع اعمال کیفر هستند و مقنن در حق ایشان اعمال اقدامات تأمینی و تربیتی، و استثنائاً در خصوص نوجوانان میان سن ۱۵ تا ۱۸ سال، مجازات نیز متناسب با شرایط سنی و شخصیتی آن‌ها در نظر گرفته است، مسئولیت کیفری تدریجی یا پلکانی در حق کودکان و نوجوانان اعمال می‌شود. از این رو، نمی‌توان اعمال نهادهای ارفاقی را در مورد اطفال و

نوجوانان رد نمود. به همین جهت است که در مواد ۹۳ و ۹۴ قانون مجازات اسلامی برای تخفیف مجازات، تعویق، و تعلیق اجرای مجازات اطفال و نوجوانان، احکام ویژه و جداگانه‌ای نسبت به مجرمان بزرگسال آورده شده است.

بنابراین، نهادهای ارفاقی مجرم‌محور در جایی اعمال می‌شود که دادگاه مجرمیت را احراز کرده و در مقام اعمال کیفر بوده یا پس از صدور حکم محکومیت در زمان اجرای مجازات، نسبت به مجرم یا محکوم با عنایت به شایستگی مرتکب و پیش‌بینی اصلاح و جبران یا ترتیب زیان بزه‌دیده، بدون اجرای تمام یا بخشی از مجازات یا تبدیل و تقلیل آن، به اختیار دادگاه اعمال می‌شود.

چرایی تشکیل نهادهای ارفاقی مجرم‌محور

نهاد ارفاقی مجرم‌محور در قالب حقوق کیفری توافقی یا قراردادی شاخه‌ای از حقوق کیفری است که با ایجاد سازوکارهایی در فرآیند رسیدگی به جرم، از قبیل به‌کارگیری قواعد حقوق خصوصی، راه را برای گفتگوی قاضی (یا سایر مسئولین) با متهم، بزه‌کار، یا محکوم به‌منظور دستیابی به هدف مشترک (که همان پاسخ‌دهی مناسب به جرم است) هموار می‌کند. در واقع، این رشته با ساختارشکنی در حوزه حقوق عمومی و پیوند آن با حقوق خصوصی، زمینه «سازش بر سر جرم» را در مراحل مختلف رسیدگی به جرم فراهم می‌کند (Kalivand Toiserkani, 2007; Key Nia, 2018; Najafi Abrandabadi & Badamchi, 2004; Niazpour, 2011; Shambiati & Parvini, 2014; Zeraat, 2013).

بنابراین، ویژگی‌های این رشته عبارت‌اند از:

الف) کیفری بودن: این رشته در چارچوب حقوق کیفری است و اصول و قواعد کلی حقوق کیفری از قبیل اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها در رسیدگی قضایی، اصل مسئولیت کیفری بزه‌کار و ضرورت پاسخگویی او، اصل ضرورت جبران خسارت بزه‌دیده و توجه به خواسته‌های او، و اصل دادرسی عادلانه و منصفانه در آن جاری است.

ب) قراردادی بودن: این شاخه حقوقی، در عین کیفری بودن، قراردادی نیز هست، یعنی در تعامل قاضی با بزه‌کار از قواعد عمومی قراردادها بهره می‌گیرد و بخشی از آن قواعد را با توجه به اقتضای رسیدگی قضایی و بر مبنای توافق طرفین به کار می‌بندد. قراردادی بودن حقوق کیفری تا حدود زیادی خصلت آمره بودن این رشته حقوقی را تعدیل می‌کند (Khaleghi, 2010).

پ) ساختارشکنی: میان حقوق جزا و حقوق خصوصی از جهات متعدد اختلاف وجود دارد، از جمله اینکه مقررات حقوق خصوصی ناظر به حوزه روابط شخصی است، ولی ضوابط حقوق جزا در حوزه حقوق عمومی جاری می‌شود. در این رشته، با تلفیق حقوق جزا و حقوق خصوصی، ساختارشکنی می‌شود، زیرا سازوکارهایی که این رشته به کار می‌گیرد، بهره‌گیری از پاره‌ای قواعد عمومی قراردادها با رعایت اصول کلی حقوق کیفری است؛ این تکنیک در واقع عنصر اصلی و هسته مرکزی حقوق کیفری قراردادی را تشکیل می‌دهد و با کار بست آن و پیوند میان حقوق خصوصی و حقوق عمومی، امکان تعامل بیشتر با بزه‌کار فراهم می‌شود (Khaleghi, 2010) زیرا در این روش، از یک سو قاضی به‌جای آنکه از موضعی آمرانه و فرادستی در برابر متهم قرار گیرد، با رویکردی انسانی روبه‌روی او می‌ایستد، و از سوی دیگر، متهم نیز به‌جای قرار گرفتن در موضع فرودست، در جایگاهی مناسب و با حفظ کرامت انسانی در برابر قاضی قرار می‌گیرد و به او برای دستیابی به هدفی والا کمک می‌کند. این تعامل در تمامی مراحل رسیدگی به جرم (اعم از مراحل قبل از کشف جرم تا زمان کشف جرم، تعقیب و دادرسی متهم، و فرآیند اجرای حکم) به‌عنوان یک راهبرد وجود دارد. این ارتباط انسانی تنها مربوط به قاضی و متهم نیست، بلکه تمامی کارگزاران کیفری از جمله پلیس و پزشکی قانونی نیز در برابر متهم چنین تکلیفی دارند.

هرچند این نظریه به‌صورت مدون و به‌عنوان یک مکتب مطرح نشده است، جلوه‌هایی از آن را در تمامی حوزه‌های حقوق کیفری مشاهده می‌کنیم. مثلاً در حوزه حقوق داخلی، نمونه بارز آن معامله اتهام در حقوق انگلیس و برخی دیگر از کشورها است. در ایران نیز، در قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری، جلوه‌هایی از این رویکرد دیده می‌شود، مانند امکان توافق قاضی با متهم و صدور قرار تعلیق تعقیب و حتی معافیت از مجازات در برخی جرایم. علت چنین رویکردی، ناکارآمدی نظام کیفری سنتی در برخورد با جرم و اصلاح بزه‌کار

است، زیرا مقابله با جرم عملیاتی فنی و تخصصی است و زمانی مفید و اثربخش خواهد بود که با بسیج همه امکانات و استفاده از تمامی ظرفیت‌ها همراه باشد. نقش متهم در این میان نقشی ممتاز و بی‌بدیل است.

پژوهش‌هایی که در جستجوی یافتن نقش مؤثر برای متهم در فرآیند رسیدگی به جرم هستند، باید مورد توجه قرار گیرند و تحقیق در این زمینه باید گسترش یابد. اهداف عدالت توافقی به‌طور اختصار عبارت‌اند از: استفاده از نهادهای جدید حقوقی (مانند میانجی‌گری...) در برخورد با جرایم و اصلاح بزه‌کاران با توجه به ناکارآمدی حقوق کیفری سنتی؛ جامعه‌پذیری بزه‌کار بدون استفاده از مجازات حبس (کاهش جمعیت کیفری)؛ بازتوانی بزه‌دیده و جبران خسارت‌های ناشی از جرم و از میان بردن خصومت او و بزه‌کار؛ کاهش هزینه‌های اقتصادی برخورد با جرم؛ چابک‌سازی سیستم قضایی و پرهیز از اطاله دادرسی ناشی از کثرت پرونده‌ها.

اهداف نهادهای ارفاقی مجرم‌محور

امروزه، تحت تأثیر تحولات حقوق بشری، جرم‌شناسی، و...، حقوق کیفری با ماهیتی دوسویه و از طریق توافق مقام قضایی و مجرم به پدیده مجرمانه واکنش نشان می‌دهد که به "عدالت توافقی" مشهور گردیده است. در چارچوب عدالت کیفری توافقی، با رویکردی نوین و مداراگر، امکان انعطاف کیفری نسبت به برخی از جرایم و مجرمان فراهم شده است، مشروط بر اینکه مجرم فاقد سوء پیشینه کیفری باشد و به ارتکاب جرم اقرار کند. در نتیجه، عدالت کیفری توافقی، با بسترسازی برای مشارکت متهم/مجرم، به‌عنوان اصلی‌ترین مخاطب آیین دادرسی کیفری، در فرآیند تصمیم‌گیری در تمام مراحل قضایی، سبب می‌شود که پاره‌ای از تصمیمات قضایی بدون نظر و خواست او قابلیت پذیرش و اجرا نداشته باشد (Kalivand Toiserkani, 2007).

بنابراین، این تحولات منجر به تغییر در الگوهای عدالت کیفری شده است. یکی از این تغییرات، تحول عدالت کیفری از جنبه یک‌سویه و عمودی به جنبه دوسویه و افقی است، به‌طوری که اراده بزه‌کار مؤثر واقع می‌شود و آنان می‌توانند، در صورت وجود شرایطی، در فرآیند تصمیم‌گیری در مورد دعوای کیفری مداخله کنند (Danesh, 1989).

اعطای نقش فعال به بزه‌کاران: آیین دادرسی و به‌طور کلی حقوق کیفری اصولاً با رویکردی آمرانه درصدد پاسخ‌دهی به بزه‌کاران بوده است. در پرتو این رویکرد، بزه‌کاری پدیده‌ای ناقض هنجارهای اجتماعی تلقی شده و از این رو، مجرمان به دلیل نادیده گرفتن این هنجارها و آسیب رساندن به بزه‌دیدگان و جامعه، سزاوار تحمل مجازات شناخته می‌شوند. بر اساس این رویکرد، دولت از طریق نظام عدالت کیفری و به‌منظور پاسداری از ارزش‌های مورد حمایت، به بزه‌کاران پاسخ می‌دهد (Ashouri, 1997, 2009).

جرم‌شناسی راست جدید ادعا می‌کند که آسیب واردشده از طرف مجرم بر افراد یا جامعه آسیبی واقعی است. مجازات اثر مثبتی در حفاظت از جامعه در قبال این افراد دارد، و مهم‌تر از همه اینکه مجرمان افرادی پست و حقیر هستند که استحقاق همدردی و دلسوزی ندارند. در حالی که دادرسی کیفری عادلانه، اراده طرفین دعوای کیفری را در سراسر فرآیند دخیل می‌کند. نظام عدالت کیفری سنتی، با رویکرد سرکوبگر، بزه‌کار را عنصری ناقض هنجارهای اجتماعی می‌پندارد و بر اساس سیاست‌های کیفری که حقوق کیفری محور آن است، اصول شناخته‌شده‌ای وجود دارند که در تنظیم میزان مداخله کیفری و مدیریت جرائم و بزه‌کاری نقش مؤثری ایفا می‌کنند. مجرمانی که پشیمانی خود از جرم ارتكابی را نشان می‌دهند، دلیلی برای بازگشت آن‌ها به مسیر قانون تلقی می‌شوند (Khaleghi, 2010; Maddah, 2008).

متناسب کردن پاسخ‌های عدالت کیفری با وضعیت بزه‌کاران: جوامع بشری، با توجه به تحولات و پیشرفت‌ها، نظام ضمانت اجرای عدالت کیفری را متحول ساخته‌اند. تاریخ حقوق کیفری نشان می‌دهد که انواع متعددی از کیفرها وجود دارند که با ایجاد محدودیت و محرومیت نسبت به یکی از حقوق و ارزش‌های انسانی، پاسخ‌هایی بر بزه‌کاران تحمیل می‌کرده‌اند. کیفرهای سخت سبب شده است تا سیاست‌گذاران جنایی در ماهیت این کیفرها تجدیدنظر کنند. برخلاف عدالت کیفری کلاسیک که طرد و حذف مجرم را هدف خود می‌دانست، عدالت کیفری نوین اهداف خود را صرفاً در اعمال کیفرهای سخت و خشن نمی‌بیند و با تعدیل یا حذف آن‌ها در برخی موارد، به دنبال تحقق اهداف اصلاحی است (Niazpour, 2011).

بازپروری بزهکاران از بنیادی‌ترین اهداف نظام عدالت کیفری است. سیاست‌گذاران جنایی همواره برای بالا بردن بازدهی عدالت کیفری به راهبردهای اصلاحی-درمانی نو می‌آورند. عدالت کیفری نوین برای دستیابی به این هدف، شیوه‌های متعددی را در دوره‌های مختلف به کار گرفته است تا از میزان تکرار جرم کاسته شود. از این رو، تصمیم‌گیران با تغییر در ماهیت و رسالت فرآیند کیفری و نظام ضمانت اجراها، به دنبال تقویت کارکرد اصلاحی-درمانی عدالت کیفری هستند. بر اساس آموزه‌های حقوق بشری، برای رعایت انصاف، باید به بزهکاران با در نظر گرفتن ویژگی‌های فردی و محیطی پاسخ داد. حق بر متفاوت بودن انسان‌ها باید در فرآیند کیفری متجلی شود (Nourbaha, 2005; Shambiati & Parvini, 2014).

این آموزه حقوق بشری در گستره عدالت کیفری ناظر به بزرگسالان بزهکار است و سبب می‌شود سیاست‌گذاران جنایی "فردی‌سازی پاسخ‌های عدالت کیفری" را به عنوان یک اصل فراگیر در حقوق کیفری بشناسند. فردی‌سازی پاسخ‌ها با وضعیت فردی و محیطی مجرمان، به نظام عدالت کیفری مدرن در دستیابی به اهداف خود کمک شایانی می‌کند.

پیشگیری از برچسب‌زنی: نظام عدالت کیفری سنتی معمولاً به دنبال مستقر کردن بزهکار در فرآیند کیفری است، به گونه‌ای که مجرم در همه مراحل این فرآیند، در صورت وجود دلایل اثبات‌کننده بزهکاری، مورد رسیدگی قرار گیرد. این سیاست به برچسب‌زنی مجرمانه منجر می‌شود. پس از آنکه شخصی از سوی جامعه برچسب خورد و آن را پذیرفت، خودانگاره مجرمانه در وی شکل می‌گیرد و ممکن است او را به سمت نقش‌های مجرمانه بیشتری سوق دهد. برای نمونه، فردی که پس از آزادی از زندان به دلیل محکومیت کیفری نمی‌تواند شغل مشروعی پیدا کند، ممکن است برای بقا مجدداً به ارتکاب جرم دست بزند و با افرادی مشابه خود معاشرت کند (Kalivand Toiserkani, 2007).

در چنین شرایطی، جامعه نیز با رویکردی بدبینانه به متهمان نگاه می‌کند و حتی در صورت اثبات بی‌گناهی، آن‌ها را بزهکار می‌پندارد. در نظام عدالت کیفری سنتی، برخی از متهمان که در نهایت بی‌گناه شناخته می‌شوند، به دلیل مستقر شدن در این قلمرو و برچسب خوردن، کرامت و حیثیتشان مخدوش می‌شود. این پیش‌داوری منفی زمانی تشدید می‌شود که متهمان مدت طولانی در فرآیند عدالت کیفری بمانند.

طرفداران جرم‌شناسی طرفدار صلح بر این باورند که سیاست‌های سنتی برخورد با جرم به‌طور کلی اشتباه است و نمی‌توان با توسل به خشونت دولتی یا مجازات، جرم را متوقف کرد. بنابراین، به جای کاربرد لفظ مبارزه با جرم و مجرم، بهتر است با سیاست‌های اجتماعی و عدالت ترمیمی، به جای عدالت سزاگر، تلاش کنیم بین مردم سازش ایجاد کنیم. به جای فاصله انداختن بین مردم با اعلام جنگ علیه مجرمان، باید با ایجاد هماهنگی و همگرایی، افراد را به هم نزدیک کنیم و از برچسب‌زنی و ایجاد دشمنی پرهیز کنیم.

سیاست‌گذاران جنایی برای کاهش آثار زیان‌بار استقرار افراد در گستره عدالت کیفری و پیشگیری از برچسب مجرمانه به آنان، راهبردهای نوینی را برای رسیدگی به برخی گونه‌های بزهکاری اتخاذ کرده‌اند.

از جمله این سیاست‌ها، پذیرش مجرمیت است. به موجب این نهاد، متهم/مجرم می‌تواند پس از توافق با مقام قضایی، از مجازات معاف شده یا میزان کیفر وی کاهش یابد. این اقدام، اعتماد آن‌ها به دستگاه قضایی را افزایش داده و به همان میزان، اعتماد دستگاه قضایی به آن‌ها را تقویت می‌کند، در نتیجه آن‌ها را از ورود طولانی‌مدت به فرآیند کیفری و برچسب مجرمانه دور نگاه می‌دارد. چراکه بر پایه آموزه‌های جرم‌شناسی تعامل‌گرا، هرچه حضور بزهکاران در عرصه عدالت کیفری طولانی‌تر باشد، احتمال ماندگاری آنان در ورطه بزهکاری افزایش می‌یابد. بنابراین، پذیرش مجرمیت، با کاهش مجازات، خطر شکل‌گیری هویت مجرمانه در آنان را به کمترین حد ممکن می‌رساند (Ashouri, 2009).

حقوق کیفری سنتی به صورت یک‌جانبه و بدون توجه به اراده متهم یا بزهکار، در صدد پاسخ‌دهی به بزهکاری برمی‌آید. این شاخه با ماهیتی آمرانه (در هر دو بُعد ماهوی و شکلی) به دنبال تحمیل پاسخ‌های از پیش تعیین‌شده بر مرتکبان جرم است. در این چارچوب، مقام قضایی تابع مطلق سیاست‌های کیفری قانون‌گذار است و بدون داشتن اختیارات لازم برای تنظیم فرآیند تعقیب یا شیوه‌های پاسخ‌دهی، صرفاً به کاهش یا افزایش مجازات یا گاه استفاده از برخی سیاست‌های ارفاقی محدود می‌شود. در این ساختار، عدالت کیفری سنتی بر اراده یک‌سویه مقام قضایی در تحمیل تصمیمات قضایی-کیفری به بزهکار استوار است (Ashouri, 1997).

نهادهای ارفاقی مجرم محور، این ویژگی سنتی را با توجه به اراده بزهکار از بین برده و به گونه‌ای نوین ساختارشکنی کرده‌اند. در این رویکرد، حقوق کیفری به دنبال تحمیل یک‌جانبه سیاست‌های از پیش تعیین شده نیست، بلکه با ارزیابی همه‌جانبه ابعاد مختلف جرم، مراحل مختلف رسیدگی کیفری، و شرایط کنش‌گران دعوی کیفری، مناسب‌ترین شیوه را پس از موافقت با متهم یا بزهکار انتخاب می‌کند. از این طریق، حقوق کیفری قراردادمحور با ایجاد فرآیندی دوسویه و برابرسازی اراده مقام قضایی و بزهکار، توافق میان آن‌ها را در زمینه نوع و ماهیت پاسخ‌های کیفری به مهم‌ترین موضوع حقوق کیفری تبدیل کرده است. (Kalivand Toiserkani, 2007; Key Nia, 2018)

در حالی که حقوق کیفری سنتی به صورت یک‌جانبه و بدون توجه به نظر بزهکار به پاسخ‌دهی اقدام می‌کند، رویکرد قراردادی به دنبال برقراری سازش بین مقام قضایی و بزهکار است. در این راستا، مقام قضایی و بزهکار می‌توانند در خصوص ادامه یا توقف تعقیب دعوی کیفری، نوع و میزان ضمانت اجراها و چگونگی اجرای آن‌ها، مصالحه کنند. این توافق، مبنای سازش و پاسخ‌دهی در فرآیند کیفری را شکل می‌دهد (Najafi Abrandabadi & Badamchi, 2004).

به این ترتیب، نهادهای ارفاقی مجرم محور به عنوان "راهبردی سازش‌مدار" به جای پاسخ‌دهی یک‌جانبه به بزهکار، بر نظر وی برای مصالحه و امتیازدهی متقابل میان مقام قضایی و بزهکار تمرکز دارد. از این طریق، امکان توقف تعقیب، کاهش اتهام، یا تأخیر در اجرای آرا به بزهکار به شرطی داده می‌شود که بزهکار نیز در مقابل به مواردی مانند اقرار، همکاری با دستگاه عدالت کیفری، یا پذیرش دستورهای مقام قضایی پایبند باشد. این ویژگی، با فراهم آوردن بستری برای مشارکت بزهکار، نقش مؤثری در مشروعیت‌بخشی و افزایش مسئولیت‌پذیری وی در قبال پاسخ‌های تعیین شده ایفا می‌کند (Niazpour, 2011; Zeraat, 2013).

حقوق کیفری سنتی معمولاً برای مقابله با بزهکاری از ابزار مجازات استفاده می‌کند. در این ساختار، سیاست جنایی با ماهیتی سرکوبگر و تمرکز بر کیفر، به دنبال تنوع‌بخشی به گونه‌های مجازات است. در حالی که رویکرد قراردادی، نظام ضمانت اجراها را متنوع کرده و این بار دست‌اندرکاران عدالت کیفری می‌توانند با توجه به معیارهای مختلف، از جمله وضعیت فردی و محیطی بزهکار، پاسخ‌های متنوعی را انتخاب کنند (Yazdian Jafari, 2012; Zeraat, 2013).

در این روش، قضات متناسب با شدت و وخامت بزهکاری و ابعاد مختلف شخصیت متهمان یا بزهکاران، می‌توانند شیوه‌های متعددی را که امکان اعمال آن‌ها در این چارچوب وجود دارد، به کار گیرند. این ویژگی با رویکرد مصلحت‌مدار حقوق کیفری قراردادمحور ارتباط مستقیم دارد و فرصت ارزیابی روش‌های سنتی عدالت کیفری، از جمله تعقیب دعوی کیفری و مجازات‌دهی، را فراهم می‌آورد. به این ترتیب، امکان شناسایی پاسخ‌های متعدد و متنوع برای بزهکاران از طریق قضاوت فراهم می‌شود.

مصادیق نهادهای ارفاقی مجرم محور

همانگونه که اشاره شده در راستای سیاست کیفری حاکم بر قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مبنی بر اعمال مجازات‌ها جهت اصلاح و بازاجتماعی کردن مجرمان و محکومان که به صورت گسترده در کتاب اول از قانون پیش‌گفته دیده می‌شود. این سیاست اتخاذ شده نشئت گرفته از اندیشه الغا و محدود کردن حقوق کیفری است. مصادیق نهادهای ارفاقی مجرم محور در این نوشتار عبارت است از: ۱. معافیت از کیفر ۲. تعویق صدور حکم ۳. تعلیق اجرای مجازات ۴. نظام نیمه آزادی ۵. آزادی مشروط ۶. نظام آزادی الکترونیکی. به این نهادها در ادامه اشاره می‌شود:

۱. **معافیت از کیفر:** یکی از نهادهای ارفاقی در راستای کیفرزدایی، نهاد معافیت از کیفر قضایی است. معافیت از کیفر به دو شکل قانونی و قضایی در قوانین کیفری ما دیده می‌شود. معافیت از کیفر قانونی در قوانین ما دارای سابقه بوده، به عنوان نمونه عذر همکاری با مأموران دولتی یکی از معاذیر قانونی معاف‌کننده در جرایم علیه امنیت، قلب سکه و جعل و استفاده از اسناد مجعول به ترتیب وفق مواد ۵۰۷، ۵۲۱ و ۵۳۱ قانون مجازات اسلامی از کتاب تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده مصوب ۱۳۷۵ است. در معافیت از کیفر قانونی با جمیع شرایط، قاضی مکلف به اعمال معافیت از کیفر محکوم است اما در معافیت از کیفر قضایی، اختیار در اعمال آن با دادگاه است. در قوانین ما، معافیت از کیفر قضایی فاقد سابقه تقنینی بوده و نخستین بار معافیت از کیفر قضایی در ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ذیل فصل چهارم از

بخش دوم مجازات‌ها از کتاب اول تحت عنوان "تخفیف مجازات‌ها و معافیت از آن" آمده است. از معافیت کیفر قضایی تحت عنوان "عفو قضایی" در کنار عفو عمومی و عفو خصوصی هم یاد می‌کنند. این عفو بر اساس لایحه‌ای است که ماگنو رئیس دیوان عالی کشور فرانسه در ابتدای قرن بیستم تقدیم مجلس نمایندگان نمود تا قانونی وضع کنند که به قاضی اختیار عفو بدهد هرچند فاکیه دادستان وقت فرانسه با آن مخالفت ورزید اما سرانجام در لایحه دیگری که در سال ۱۹۱۸ تقدیم مجلس گردید این حق به قضات تفویض شد (Zeraat, 2013). با وجود اینکه معافیت از کیفر قضایی یا عفو قضایی در قوانین کشورهای پیشرفته قدمت ۱۰۰ ساله دارد اما در کشور ما نهاد نوپایی است. این نهاد قابلیت اعمال در کیفرهای شرعی شامل حد، قصاص و دیه را ندارد. تنها در تعزیرات غیرمنصوص سبک به درجه تعزیر ۷ و ۸ به صورت مستقیم و در تعزیرات درجه ۶ تا ۸ به صورت غیرمستقیم از رهگذر نهاد ارفاقی دیگری به نام تعویق صدور حکم قابلیت اعمال را دارد. معافیت از کیفر قضایی در دو ماده از آن یاد شده است یکی ماده ۳۹ قانون پیش گفته و دیگری ماده ۴۵ قانون موصوف است. معافیت از کیفر قضایی به صورت مستقیم در ماده ۳۹ قانون یاد شده آمده است. شرایط تحقق این نهاد را می‌توان در سه دسته از شرایط کلی تقسیم کرد. نخست؛ شرایط مربوط به مجرم است شامل وجود جهات تخفیف، فقدان سابقه کیفری مؤثر و اصلاح‌پذیری بزهکار. دوم؛ شرایط مربوط به بزه دیده شامل گذشت شاکی و جبران ضرر و زیان یا برقراری ترتیبات آن. سوم؛ شرایط مربوط به بزه و کیفر که در جرایم سبک تعزیری غیرمنصوص شرعی از درجه ۷ و ۸ قابلیت اعمال را دارد. اعمال این نهاد اختیاری و در دادگاه به صورت مستقیم صورت می‌گیرد چرا که جرایم تعزیری درجه ۷ و ۸ و ۳۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات ۱۳۹۴ در صلاحیت مستقیم دادگاه می‌باشد. معافیت از کیفر قضایی به صورت غیرمستقیم نیز در جرایم تعزیری غیرمنصوص درجه ۶ تا ۸ نیز از رهگذر نهاد تعویق صدور حکم نیز روی می‌دهد. مطابق ماده ۴۰ قانون یاد شده نیز در جرایم تعزیری غیرمنصوص درجه ۶ تا ۸ با وجود شرایط مقرر در ماده پیش گفته که مشابه شرایط ماده ۳۹ قانون موصوف است که در بالا اشاره شد. قاضی دادگاه می‌تواند قرار تعویق صدور حکم بین ۶ ماه تا ۲ سال را به صورت ساده یا مراقبتی صادر کند. پس از مدت پیش گفته در صورت پایبندی مجرم، حکم به معافیت از کیفر صادر می‌شود.

۲. تعویق صدور حکم: یکی از نهادهای ارفاقی که بر مبنای اندیشه محدود کردن حقوق کیفری و به طور ویژه بر محور کیفرزدایی می‌باشد، نهاد تعویق صدور حکم است. تعویق صدور حکم به معنای به تعویق انداختن حکم دادگاه برای مدت معینی پس از احراز مجرمیت متهم را گویند. خاستگاه اولیه نهاد تعویق صدور حکم را باید در کامن‌لا جستجو کرد. در انگلستان، قبل از آنکه قانون آزمایش قضایی مجرمان نوجوان در سال ۱۸۸۷ به تصویب برسد، رویه قضات آن بود که چنانچه در ادله اثبات جرم، تردیدی وجود داشت یا متهم به دنبال فرصتی می‌گشت رضایت پادشاه را به دست آورد، قراری برای تأخیر در صدور حکم صادر می‌کردند. همچنین نهادی با عنوان آزادی همراه با تعهد وجود داشت که قاضی از متهم تعهد می‌گرفت تا پس از آزادی رفتاری نیکو داشته باشد و او را آزاد می‌کرد. هدف اصلی این نهادها کمک به متهمان بود تا فرصتی برای اجتماعی شدن پیدا کنند و ابتدا در سال ۱۸۲۰ در دادگاه‌های انگلیس برای مجرمان نوجوان اعمال می‌شد و سپس در سال ۱۸۴۱ برای تمامی مجرمان ابتدا در ایالت ماساچوست و به دنبال آن در بقیه ایالت‌ها به اجرا درآمد و سرانجام قانون آزمایش قضایی در سال ۱۸۷۸ به تصویب رسید. این نظام به تدریج در بسیاری از کشورها همچون سوئد، نروژ، استرالیا و آفریقای جنوبی به تصویب رسید و برخی کشورها مانند عراق آن را فقط در مورد نوجوانان پذیرفتند (Zeraat, 2013). در خصوص مبادی و مبانی نهاد یاد شده سخن بسیار رفته است. یکی از نویسندگان ریشه این نهاد را در "قراردادی شدن و توافقی شدن حقوق کیفری" می‌داند. ایشان می‌نویسد: "توافقی شدن آیین دادرسی کیفری، راهبردی است که به مقام‌های قضایی امکان می‌دهد در صورت وجود شرایط خاص از جمله اقرار متهمان یا بزهکاران، فرآیند کیفری را متوقف کرده یا این نوع و میزان پاسخ‌های تقنینی پیش‌بینی شده را تغییر دهند. به عنوان مثال، تعلیق تعقیب دعوای کیفری، تعویق صدور رأی کیفری و تعلیق اجرای کیفر، از جمله شیوه‌های این راهبرد هستند که در فرآیند تعقیب کیفری و یا اجرای مجازات، توقف ایجاد می‌کنند (Niazpour, 2011). اگر تعهد کتبی مرتکب مبنی بر عدم ارتکاب جرم را طبق ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ را رضایت مجرم مبنی بر برخورداری از این نهاد بدانیم، تعویق صدور حکم جلوه‌ای از قراردادی شدن حقوق کیفری است. برخی دیگر این نهاد را ناشی از قضا زدایی دانسته که مقنن می‌خواهد شخص مرتکب درگیر نظام عدالت کیفری نشده و وارد مسیر بهتری شود (Danesh,

1989). اما به نظر می‌رسد مهم‌ترین مبانی به‌کارگیری این نهاد، جلوگیری از محکومیت مرتکب و برچسب مجرمانه خوردن است. در جرایم کم‌اهمیت و جرایم کودکان و نوجوانان می‌توان برای جلوگیری از برچسب خوردن مجرمانه، با جبران ضرر زیان‌دیده از مسیر عدالت کیفری بیرون رفت. بازاجتماعی کردن کیفر تنها با اعمال مجازات نیست. اعمال کیفر و برچسب مجرمانه ناشی از آن، بازگشت مرتکب به جامعه را سخت می‌کند. پس می‌توان در جرایم کم‌اهمیت جلوی این آسیب را گرفت. تعویق صدور حکم در قوانین جزایی ایران نهادی نوپاست و نخستین بار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ این نهاد مورد قانون‌گذاری قرار گرفت و مواد ۴۰ تا ۴۵ قانون یاد شده را به خود اختصاص داده و ماده ۹۴ قانون پیش‌گفته نیز جواز قابلیت تعویق صدور حکم برای کلیه جرایم می‌باشد. ممنوعیت‌های تعویق صدور حکم نیز در مواد ۴۷، ۵۵ و تبصره ۲ ماده ۱۱۵ از قانون فوق‌الذکر ذکر شده است. شرایط اعمال این نهاد مطابق ماده ۴۰ قانون یاد شده در سه بند به‌طور خلاصه می‌توان اشاره کرد. نخست شرایط مربوط به بزه‌کار؛ وجود جهات تخفیف، پیش‌بینی اصلاح مرتکب، تعهد کتبی مبنی بر عدم ارتکاب جرم در آینده و فقدان سابقه کیفری مؤثر جز این شرایط است. دوم شرط مربوط به بزه‌دیده؛ شامل جبران ضرر و زیان یا برقراری ترتیبات جبران. البته این شرط مربوط به شرایط بزه‌کار هم می‌تواند باشد. سوم شرط مربوط به جرم و مجازات؛ که تنها در جرایم تعزیری غیرمنصوص شرعی از درجه ۶ تا ۸ این نهاد قابل اعمال است. البته در مورد نوجوانان در کلیه جرایم تعزیری، قابلیت تعویق صدور حکم وفق ماده ۹۴ قانون پیش‌گفته دیده شده است. هرچند بنابر نظر قوی‌تر و فلسفه وجودی اقدامات تأمینی و تربیتی، تنها مجازات‌های نوجوانان در بند ۸ ماده ۸۸ و کلیه بندهای ماده ۸۹ قانون فوق قابلیت اعمال تعویق صدور حکم را دارد. اقدامات تأمینی و تربیتی در سایر بندهای ماده ۸۸ و همچنین اقدامات تأمینی و تربیتی قابل اعمال به کودکان قابلیت تعویق صدور حکم را ندارد. این نهاد به دو قسم ساده و مراقبتی بوده که در ساده تنها مرتکب تعهد کتبی مبنی بر عدم ارتکاب جرم در مدت ۶ ماه تا ۲ سال را می‌دهد، در حالی که در تعویق صدور حکم مراقبتی وفق ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی، متعهد افزون بر تعهد پیش‌گفته باید تدابیر موضوع ماده ۴۲ قانون یاد شده که ماهیت نظارتی داشته و جهت حسن اجرای نهاد تعویق بوده و همچنین دستورات ۸ گانه ماده ۴۳ قانون پیش‌گفته که ماهیتی تأمینی و تربیتی دارد را انجام داده و ملزم به آن باشد. ضمانت اجرای تخلف از دستورات یا ارتکاب جرایم مستوجب حد، قصاص، جنایات عمدی مستوجب دیه یا تعزیر تا درجه ۷ نیز در ماده ۴۴ قانون فوق‌الذکر آمده است. در مورد ارتکاب جرم در مدت تعویق، قرار تعویق صدور حکم لغو می‌شود و رأی بر محکومیت مجرم صادر می‌شود چراکه در تعویق صدور حکم، مجرمیت احراز می‌شود لیکن مجازات تعیین نمی‌شود و صدور حکم به تعویق می‌افتد تا مجرم در بوته آزمایش و راستای آزمایشی قرار گیرد. در صورتی که دستورات را در تعویق مراقبتی انجام ندهد، قاضی یا رأی بر محکومیت صادر می‌کند یا تا نصف مدت تعویق مقرر شده به مدت تعویق می‌افزاید. در پایان مدت نیز اگر مرتکب پایبند به تعویق و شرایط آن باشد، رأی بر معافیت از کیفر وفق ماده ۴۵ قانون یاد شده صادر می‌گردد.

تعلیق اجرای مجازات: یکی از جلوه‌های کیفرزدایی است. تعلیق به معنای معلق و آویزان کردن است. در حقوق کیفری، تعلیق دو گونه است: یا به‌صورت تعلیق تعقیب که ویژه متهمان است و موضوع بحث ما نیست، یا به‌صورت تعلیق اجرای مجازات که ویژه محکومان بوده و مربوط به این نوشتار است. تعلیق اجرای مجازات در اصطلاح به معنای به تأخیر انداختن اجرای مجازات برای مدت مشخصی تحت تدابیری بعد از صدور حکم بر محکومیت است که در صورت رعایت الزامات زمان تعلیق، مجازات اجرا شده تلقی می‌شود. تعلیق اجرای مجازات را به برانژه، سناتور فرانسوی، نسبت داده‌اند. وی در خطابه‌ای که در سال ۱۸۹۰ تقدیم مجلس قانون‌گذار فرانسه کرد، خطوط اساسی تعلیق مجازات را ترسیم نمود که منتهی به تصویب قانون تعلیق اجرای مجازات در سال ۱۸۹۱ گردید (Zeraat, 2013). هدف اولیه مبتکران این قانون، مبارزه با تکرار جرم و جلوگیری از اثرات سوء حبس بود که دامن‌گیر زندانیان در زندان عمومی می‌شد. ولی بعدها فکر وسیع‌تری در جریان مذاکرات مقدماتی قوت گرفت که تعلیق طوری تصویب شود که مجرمان بدوی که استحقاق مساعدت را دارند و قابل اصلاح هستند، از وضع بهتری برخوردار گردند (Ali Abadi, 2013). بنابراین، تعلیق اجرای مجازات نخست برای حبس بود، اما به تدریج برای سایر کیفرها نیز به کار برده شد.

۳. **تعلیق اجرای مجازات** ریشه در این دارد که گاه تهدید به اجرای کیفر پیش از اجرای کیفر می‌تواند موجب اصلاح مرتکب و اثر سازنده و بازدارنده داشته باشد. اگر مرتکب با هراس از اعمال کیفر اصلاح شود، دیگر اجرای کیفر عقلایی نیست. اجرای حکم می‌تواند به صورت مادی و فیزیکی باشد یا به صورت حکمی. تعلیق اجرای کیفر نوعی اجرای مجازات حکمی است و به منزله اجرای کیفر با رعایت الزامات این نهاد است. یکی از نویسندگان در خصوص مبنای این نهاد می‌نویسد: "تعلیق اجرای مجازات تحت تأثیر جرم‌شناسی معاصر و توجه به تربیت افراد بشر، که بیشتر به سوی خیر و نیکویی گرایش دارند تا شر و بدی، در قانون‌گذاری‌های مختلف مورد عنایت قرار گرفته است..." (Nourbaha, 2005).

تقریباً اندیشه غالب بر این است که نهاد تعلیق اجرای مجازات نشأت گرفته از مکاتب اصلاح و درمان در جرم‌شناسی است و با اعمال کیفر حکمی نیز می‌توان به این هدف مقنن در فلسفه مجازات دست یافت. تعلیق اجرای کیفر در قوانین ما دارای پیشینه طولانی است و در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ از مواد ۴۶ تا ۵۵ به این نهاد پرداخته شده است. این نهاد تنها در تعزیرات غیرمنصوص شرعی از درجه ۳ تا ۸ راه داشته و در جرایم مستوجب حد، قصاص، دیه و تعزیر منصوص قابل اعمال نیست. شرایط اعمال این نهاد همان است که در تعویق صدور حکم آمده و در بالا اشاره شد. ماده ۴۶ قانون پیش‌گفته گویای این امر است.

تعلیق اجرای کیفر به دو شکل ساده و مراقبتی در حقوق ایران مطرح است و ملزومات تعلیق مراقبتی به همان ترتیبی است که در تعویق صدور حکم اشاره شد. تعلیق اجرای کیفر می‌تواند جزئی و کلی باشد و مدت تعلیق نیز در قانون ایران میان یک تا پنج سال است. در واقع، مدت تعلیق مدتی است که مرتکب در راستای آزمایی قرار می‌گیرد و نباید در این مدت مرتکب جرم شود. ارتکاب جرم در مدت تعلیق، موجب لغو قرار تعلیق شده و اگر دستورات را رعایت نکند، ضمانت اجرای آن سبک‌تر از ارتکاب جرم است و در مرتبه نخست می‌تواند موجب شود مدت تعلیق یک تا دو سال افزوده شود یا قرار تعلیق لغو گردد. اما در مرتبه دوم، قرار تعلیق لغو خواهد شد.

تعلیق اجرای مجازات در برخی جرایم ممنوع شده است. به جز مجازات‌های شرعی که در بالا گفته شد، در جرایم مهمی همچون جرایم علیه امنیت، جرایم سازمان‌یافته، سرقت مسلحانه، قدرت‌نمایی با چاقو و...، وفق ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، تعلیق اجرای کیفر با ممنوعیت یا محدودیت روبرو است. در قوانین خاص نیز این محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها در قوانینی همچون قانون اخلاص‌گران در نظام اقتصادی کشور و قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر دیده می‌شود.

در خصوص نوجوانان، وفق ماده ۹۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، اعمال این نهاد در خصوص کلیه جرایم تعزیری درجه ۱ تا ۸ امکان‌پذیر است. اما در مورد اطفال، سخنی دیده نمی‌شود که از موارد اختلافی است. برخی بر این باورند که به طریق اولی، کلیه جرایم تعزیری کودکان مشمول تعلیق اجرای کیفر هستند. برخی نیز معتقدند که امکان تعلیق در جرایم تعزیری کودکان وجود ندارد، چراکه واکنش اجتماعی در برابر جرایم آن‌ها در قالب اقدامات تأمینی و تربیتی است و فلسفه این اقدامات متفاوت از کیفر بوده و تعلیق آن موجب عقیم شدن این اهداف می‌شود.

۴. **آزادی مشروط:** همان‌گونه که گفته شد، دسته دوم از نهادهای ارفاقی مجرم‌محور نهادهایی هستند که ناظر بر کیفر حبس بوده و حبس‌زدا می‌باشند. کیفر حبس زمانی رایج‌ترین کیفری بود که در حق مجرمان اعمال می‌شد. رفته‌رفته ناکارآمدی کیفر حبس در تأمین اهداف کیفر، همچون اصلاح و بازاجتماعی کردن و بازدارندگی، نمایان شد. کیفری که باید کارخانه انسان‌سازی می‌شد، به تعبیر یکی از نویسندگان، "دانشگاه جنایی" است. این نویسنده می‌نویسد: "خلاصه زندان از یک موجود بی‌خطر یا کم‌خطر، فردی خطرناک، بدپیشینه و بی‌آبرو تحویل جامعه می‌دهد" (کی‌نیا، ۱۳۹۷: ۴۵). مارک آنسل، پیشگام مکتب یا جنبش دفاع اجتماعی نوین، می‌گوید: "تردیدی نیست که در حال حاضر نمی‌توان با وضع یک ماده قانونی و با یک اشاره قلم، همان‌گونه که در مورد اجرای مجازات اعدام در فرانسه عمل شد، مجازات زندان را نیز ملغی کرد؛ اما می‌توان آن را از حالت یک ضمانت اجرای عادی و یکنواخت خارج کرده و به صورت مجازات استثنایی که تنها در شدیدترین و محدودترین جرایم قابل اجرا است، درآورد" (Ansari, 2001).

این نوشتار به دنبال برشمردن آفات زندان و ناکارآمدی آن در تأمین اهداف کیفر نیست، اما تقریباً یک وفاق کلی وجود دارد که باید از دامنه اعمال این کیفر کاست و زندان به صورت موردی و تنها در مورد مجرمان خطرناک اعمال شود. یکی از نویسندگان در این باره می‌گوید: "استفاده از زندان در موارد استثنایی و در مورد مجرمان خاص، در واقع پاسخی است به آن دسته از طرفداران مجازات زندان که به دنبال راه‌حلی برای مقابله با مجرمان خطرناک و تکرارکنندگان جرم در جامعه‌اند. استفاده از زندان به عنوان آخرین حربه و توسل به مجازات‌های اجتماعی جایگزین در سطح گسترده، نه تنها امنیت جامعه را تضمین می‌کند بلکه ضمن رعایت الزامات ناظر به حقوق بشر و کرامت انسانی، هزینه عدالت کیفری را به گونه‌ای چشمگیر کاهش می‌دهد" (Ashouri, 2009).

نظام آزادی مشروط یکی از نهادهای مجرم‌محور است که جایگزین کیفر حبس می‌باشد. مراد از این نهاد آن است که رها کردن محکوم پس از سپری شدن مدتی از محکومیت حبس، مشروط به شرایط و قیود قانونی و قضایی باشد (Mansour Abadi, 2020). تاریخچه اعمال این نهاد به فرانسه برمی‌گردد که توسط فردی به نام کنت دو میرا بوی در سال ۱۷۹۱ در جریان انقلاب فرانسه ارائه شد (Ashouri, 2009). در سال ۱۸۸۵، رسماً وارد قانون کشور فرانسه شد (Zeraat, 2013). در قانون ما، ابتدا آزاد شدن محکوم به حبس مشروط بر اینکه در مؤسسات فلاحی یا صنعتی کار کنند، در قانون راجع به وادار نمودن مجرمین غیرسیاسی به کار مصوب ۱۳۱۴ و سپس به موجب ماده واحده قانون راجع به آزادی مشروط زندانیان مصوب ۱۳۳۷ به تصویب رسید. در قانون کنونی مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مواد ۵۸ تا ۶۱ به این نهاد اختصاص داده شده است (Zeraat, 2013).

برخی از مهم‌ترین اهداف این نهاد عبارت‌اند از: اعمال تشویق در کنار تنبیه، تهذیب و اصلاح محکوم، بازداشتن محکوم از تکرار جرم، برقراری نظم در زندان، کاهش جمعیت کیفری زندان و صرفه‌جویی در بودجه عمومی (Mansour Abadi, 2020). مبانی اعمال چنین نهادی را باید در فلسفه مجازات‌ها جست‌وجو کرد. امروزه یکی از بارزترین اهداف کیفر، اصلاح و بازاجتماعی شدن وی می‌باشد. مکاتب اصلاح و درمان در جرم‌شناسی خاستگاه چنین نهاد ارزشمندی است. اعمال کیفر باید بر اساس ضرورت اجتماعی باشد. اگر با اعمال برنامه‌های اصلاحی در زندان، محکوم به جامعه بازگردد و اصلاح شود، ادامه کیفر حبس فاقد توجیه است. از همین روی است که پژوهشگر فرانسوی بونویل دو مارسنگی، ادامه کیفر حبس را در صورت اصلاح محکوم، عملی غیرانسانی و باری غیرضروری بر دولت دانسته است (Ashouri, 2009). این نهاد نوعی شیوه اعمال کیفر حبس است. نظام زندانبانی دارای انواع مختلفی است که یکی از آن‌ها سیستم حبس ایرلندی یا تدریجی است. در این سیستم، نخست مجرم در انفرادی به سر می‌برد. در مرحله دوم، روش مختلط اعمال می‌شود، به گونه‌ای که روزها با دیگر زندانیان بوده و شب‌ها در انفرادی به سر می‌برد. در مرحله سوم، زندانی با توجه به حسن رفتار، چند ساعتی یا چند روزی در بیرون زندان می‌باشد. در مرحله چهارم، زندانی پیش از پایان محکومیت از زندان با استفاده از آزادی مشروط آزاد می‌شود (Danesh, 1989).

بنابراین، می‌توان نظام آزادی مشروط را نوعی اجرای مجازات حبس دانست که اصلاح مرتکب در روند حضور در زندان، او را مستحق برخورداری از چنین رژیمی می‌نماید. مطابق قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، نظام آزادی مشروط در قالب حکم و ویژه حبس تعزیری است. این نظام زمانی به کار می‌رود که بخشی از مدت حبس سپری شود. برای محکومین به حبس بیش از ۱۰ سال باید نیمی از حبس و برای محکومین تا ۱۰ سال حبس باید یک‌سوم حبس سپری شود. در قانون ما، مدت آزادی مشروط ۱ تا ۵ سال است، مگر در جایی که باقیمانده مدت حبس کمتر از ۱ سال باشد که مدت آزادی مشروط برای مدت باقیمانده است.

شرایط برخورداری از این نظام در سه مورد قابل خلاصه است: نخست، حسن رفتار مرتکب که هم در حال و هم در آینده پیش‌بینی اصلاح وی شده باشد که برگرفته از مکاتب اصلاح و درمان در فلسفه کیفر است. دوم، جبران زیان بزه‌دیده که نگاهی به عدالت ترمیمی دارد. سوم، عدم استفاده قبلی از این نظام. این نظام می‌تواند به صورت ساده یا مراقبتی باشد. در آزادی مشروط ساده، فاقد دستور خاصی است و تنها محکوم نباید مرتکب جرایم عمدی مستوجب قصاص، دیه، و تعزیر تا درجه ۷ شود. در نظام آزادی مشروط مراقبتی، محکوم افزون بر عدم ارتکاب جرم باید دستوراتی را نیز به موجب قانون اجرا کند. عدم اجرای دستورات، موجب افزایش مدت آزادی مشروط از ۱ تا ۲ سال می‌شود. اما ارتکاب جرایم پیش‌گفته، موجب لغو آزادی مشروط می‌شود.

۵. **نظام نیمه آزادی:** یکی از نهادهای ارفاقی مجرم‌محور که در خصوص محکومین به حبس اعمال می‌شود، نظام نیمه آزادی است. این نظام نوعی اجرای کیفر حبس است که به محکوم اجازه می‌دهد به‌جای ماندن در زندان و اختلاط با زندانیان، به بیرون از زندان رفته و در مراکز نیمه آزادی تحت نظارت سازمان زندان‌ها در مراکز اشتغال، حرفه‌آموزی، درمانی و غیره فعالیت کند. تاریخچه نظام نیمه آزادی را باید در علم اداره زندان‌ها جستجو کرد. همان‌گونه که در بخش آزادی مشروط ذکر شد، یکی از شیوه‌های زندانبانی، نظام تدریجی یا ایرلندی است. این نظام ابتدا در جزیره نورفولک استرالیا در سال ۱۸۴۰ توسط الکساندر ماکونوشی به وجود آمد و به همین دلیل به آن سیستم ماکونوشی نیز می‌گویند. سپس این نظام به ایرلند و انگلستان راه یافت و به نظام انگلیسی معروف شد. در این نظام، محکوم‌علیه باید سه مرحله را سپری کند: مرحله اول حبس انفرادی است، که اگر زندانی رفتار خوبی از خود نشان دهد، به مرحله انفراد در شب و اشتراک در روز وارد می‌شود. مرحله سوم، آزادی مشروط است. در ایرلند، پیش از آزادی مشروط، محکوم‌علیه باید مدتی در زندان متوسط سپری کند، بنابراین عملاً چهار مرحله وجود دارد (Zeraat, 2013). این نهاد بر پایه اصلاح مجرم و روند بهبودی وی است و جنبه تشویقی دارد.

نظام نیمه آزادی در راستای اصل تفریدی کردن کیفر و مکاتب اصلاح و درمان استوار است. این نظام، علاوه بر کاهش هزینه‌های مالی زندان‌ها و جلوگیری از تورم کیفری، رابطه محکوم با جامعه را حفظ کرده و به بازاجتماعی کردن وی کمک می‌کند. اگر هدف بازگشت محکوم به جامعه باشد، باید ارتباط وی با جامعه حفظ شود تا پذیرش او راحت‌تر صورت گیرد. همچنین، وضعیت اقتصادی محکوم بهبود یافته و آسیب کمتری به او و خانواده‌اش وارد می‌شود. نظام نیمه آزادی در قوانین ما سابقه داشته و پیش‌تر در ماده ۲۹ آیین‌نامه اجرایی قانون اصلاح تربیت مصوب ۱۳۴۷ و ماده ۵۱ آیین‌نامه سازمان زندان‌ها مصوب ۱۳۵۴ پیش‌بینی شده بود. اما به‌صورت قاعده، در ماده ۵۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ آمده است و شیوه اجرای آن در ماده ۵۷ همین قانون و مواد ۵۵۵ و ۵۵۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات ۱۳۹۴ مشخص شده است. این نظام در حبس‌های تعزیری درجه ۵ تا ۷ از همان ابتدا و در حبس‌های تعزیری درجه ۲ تا ۴ پس از گذشت یک‌چهارم مدت حبس قابل اعمال است.

شرایط اعمال این نظام عبارت است از:

اخذ گذشت شاکی و جبران خسارت بزه‌دیده که ریشه در عدالت ترمیمی دارد.

تعهد متهم به انجام فعالیت‌های شغلی، حرفه‌ای، آموزشی، درمانی و غیره در مراکز نیمه آزادی تحت نظارت سازمان زندان‌ها.

این رژیم در مورد حبس‌های درجه ۵ تا ۷ به‌صورت بدوی و در طول مدت حبس قابل اجرا بوده و به‌صورت حکم صادر می‌شود.

۶. **نظارت الکترونیک:** نظام آزادی تحت نظارت الکترونیک یکی دیگر از نظام‌های حبس‌زدا است که در راستای اصل تفریدی بودن کیفر اعمال می‌گردد. در تعریف این نظام، یکی از نویسندگان بیان داشته است: "نظامی است که به موجب آن محکوم‌علیه با حصول شرایط خاصی، مدت حبس را در مکانی خارج از زندان سپری کرده و حضور وی از طریق تجهیزات الکترونیکی تحت نظارت قرار می‌گیرد" (Zeraat, 2013).

خاستگاه این رژیم در آمریکای شمالی بوده و توسط روان‌شناس آمریکایی، روبرت شوارتزگبل، در دهه ۱۹۶۰ اختراع شد. این دستگاه به‌عنوان جایگزینی برای مجازات زندان طراحی شده و در سال ۱۹۹۷ وارد قوانین کیفری فرانسه شد. برخی از نویسندگان این نظام را نوعی جایگزین حبس می‌دانند (Heidari, 2015)، اما دیدگاه صحیح‌تر آن است که نظارت الکترونیک جایگزین حبس نبوده، بلکه محیط حبس را از زندان به منزل یا مکان دیگری تغییر می‌دهد.

این نهاد برای جلوگیری از آثار سوء زندان به وجود آمده و مبنای آن، حبس‌زدایی است. نظارت الکترونیک در قوانین کیفری ایران فاقد پیشینه خاصی است، اما هم در خصوص متهمان و هم محکومان به حبس پیش‌بینی شده است. بند چ ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی، از نخستین مقرراتی هستند که این نظام را معرفی کردند. ماده ۱ آیین‌نامه اجرایی مراقبت‌های الکترونیکی مصوب ۱۳۹۷، این نهاد را چنین تعریف می‌کند: "مراقبت الکترونیکی عبارت است از نظارت و کنترل فرد تحت مراقبت به‌صورت مستمر یا دوره‌ای با استفاده از ابزار و تجهیزات الکترونیکی."

این نظام در جرایم مستوجب مجازات‌های شرعی شامل حد، قصاص و دیه اعمال نمی‌شود و تنها در کیفر حبس تعزیری قابل اجرا است. بر اساس ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، در حبس‌های تعزیری درجه ۵ تا ۸، یعنی تا ۵ سال حبس، این نظام از همان ابتدا قابل اجرا است. برای حبس‌های تعزیری درجه ۲ تا ۴، یعنی تا ۲۵ سال حبس، پس از سپری شدن یک‌چهارم مدت حبس قابل اعمال است. برای استفاده از این نظام، دو شرط لازم است:

رضایت محکوم‌علیه: این شرط به این دلیل است که ممکن است برای برخی، اعمال حبس راحت‌تر از نظارت الکترونیکی باشد، به‌ویژه با توجه به هزینه‌ها و آثار بر زندگی شخصی.

برخورداری از شرایط تعویق مراقبتی: این شرایط پیش‌تر توضیح داده شد.

شیوه اجرای این نهاد نیز در آیین‌نامه یاد شده ذکر شده است.

نتیجه‌گیری

برخورد با پدیده مجرمانه و تلاش برای اصلاح بزهکار و بازگشت او به جامعه به‌عنوان یکی از سیاست‌های تأمین امنیت و حفظ ارزش‌های جامعه، یکی از مهم‌ترین وظایف حکومت‌هاست. تجربه بشری نشان داده است که برخورد سنتی و قهرآمیز با جرم و تنبیه مجرم، راه به جایی نمی‌برد و مجازات شدید بزهکار بدون توجه به شخصیت او، محکوم به شکست است. در این خصوص، نظریات مختلفی در زمینه مبارزه با جرم و پیشگیری از آن مطرح شده که قراردادی شدن آیین دادرسی کیفری یکی از آنهاست. بر اساس این نظریه، یکی از راه‌های مؤثر پیشگیری از جرم و اصلاح بزهکار، جلب مشارکت او برای کشف جرم، جبران خسارت ناشی از آن و جلب رضایت بزه‌دیده و قائل شدن نقشی پررنگ در دادرسی کیفری است. از این رو، نهادهای ارفاقی مجرم‌مدار نهادی جدید در حوزه عدالت کیفری است که راه مبارزه با جرم را در توافق با متهم یا بزهکار و بزه‌دیده در قالب تعامل، گفتگو و توافق با او جستجو می‌کند.

در این خصوص، مقام قضایی و بزهکار و بزه‌دیده به‌عنوان نقش‌آفرینان عدالت کیفری می‌توانند با همکاری و اراده یکدیگر در مراحل مختلف دادرسی کیفری نسبت به تعیین سرنوشت دعوای کیفری تصمیم‌گیری نمایند. این امر جز با قائل شدن نقش و جایگاه برای بزه‌دیده امکان‌پذیر نخواهد بود. هرچند در گذشته، بزه‌دیده عنصر فراموش‌شده فرایند کیفری بود، در دو دهه اخیر و تحت تأثیر عوامل مختلف، به‌ویژه گسترش اندیشه‌های بزه‌دیده‌شناسی حمایتی و نیز اقدامات سازمان‌های بین‌المللی، حضور گسترده‌تری داشته و رعایت حقوق وی همانند احترام به حقوق متهمان، به یکی از اولویت‌های نظام عدالت کیفری تبدیل شده است. مطالعات تطبیقی نشان می‌دهد که نظام‌های کیفری مختلف، رویکرد متفاوتی نسبت به مشارکت و جایگاه بزه‌دیده در فرایند کیفری اتخاذ کرده‌اند، به گونه‌ای که در برخی نظام‌ها از حضور فعال بزه‌دیده در فرایند کیفری حمایت شده و بر آن تأکید دارند.

نهادهای ارفاقی مجرم‌مدار با کارکرد دوجانبه و با مشارکت دادن بزه‌دیده در فرایند کیفری به پدیده بزهکاری پاسخ می‌دهد. در این خصوص، مقام قضایی می‌تواند گاه از سیاست کیفری از پیش تعیین‌شده چشم‌پوشی نماید و به‌جای استفاده از سازوکارهای سنتی عدالت کیفری برای پاسخ به بزهکاری، از نهادهای ارفاقی مجرم‌محور بهره بگیرد. به هر حال، با توجه به این که حقوق کیفری با استفاده از سلاح کیفر و برخورداری از رویکرد یک‌سویه نتوانسته معضل رشد افزون بزهکاران را حل کند، از همین رو، تصمیم‌گیرندگان حقوق کیفری با پیش‌بینی امکان مداخله بزهکار در شکل و ماهیت پاسخ‌ها و روی آوردن به این راهبرد، کاهش نرخ بزهکاری، هزینه‌های عدالت کیفری و مصلحت جامعه را مورد توجه قرار داده‌اند و این راهبرد با تصویب قوانین جدید آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به شکل نظام‌مند و قانون‌مند درآمده است و با بررسی رویه قضایی، خصوصاً در قلمرو عدالت کیفری کودکان، نشان می‌دهد که قضات به گفتمان توافقی منطبق با آموزه‌های علمی توجه دارند، البته نه به‌صورت کامل؛ چراکه از نتایج آن در جامعه و بالأخص این که ممکن است اتخاذ این رویکرد و به‌کارگیری این نهادها موجب افزایش جرائم شود، چندان رغبتی به استفاده از آنها نشان نمی‌دهند.

لیکن با وجود این و مضافاً با توجه به اختیاری بودن نهادهای شناخته‌شده کیفری از جمله بایگانی کردن پرونده و تعلیق تعقیب و تعلیق اجرای مجازات که جنبه بازپرورانه دارند، امید است از طریق فرهنگ‌سازی و آموزش قضات در این زمینه و فراهم کردن ابزارهای لازم، به‌ویژه الزامی

کردن تشکیل پرونده شخصیت بتوان به گرایش قضات به استفاده هرچه بیشتر از نهادهای کنارگذار دعوی کیفری و نهادهای کاهنده مجازات یا نهادهای جایگزین مجازات و اجرای درست و دقیق آن‌ها دست یافت.

از مهم‌ترین اهداف نهادهای ارفاقی مجرم‌محور در کنار توجه به بزه‌کار، حمایت از حقوق بزه‌دیدگان است که همواره در دوره‌های مختلف و با رویکردهای متفاوت مورد توجه بوده است. بارزترین این رویکردها، عدالت ترمیمی است که در پرتو آن نظام عدالت کیفری با یک نگرش بزه‌دیده‌مدار و قائل شدن نقشی فعال برای وی در فرایند کیفری، به دنبال تأمین خواسته‌های بزه‌دیدگان است. نهادهای ارفاقی مجرم‌محور دست‌کم بیش از راهبرد سنتی نظام عدالت کیفری، به حقوق بزه‌دیدگان توجه دارند، زیرا در پرتو راهبرد مذکور، تأمین حقوق بزه‌دیدگان صرفاً در گرو اجرای کیفر بر بزه‌کار پنداشته نمی‌شود. اما در قراردادی شدن آیین دادرسی کیفری، پیش‌بینی برخی از شرایط برای این راهبرد، از جمله شناسایی نقش فعال برای وی، جنبه بزه‌دیده‌مدار بخشیده است. وجود شرایط ترمیمی برای اتخاذ یکی از شیوه‌های فوق و نیز به رسمیت شناختن حق اعتراض برای بزه‌دیده نسبت به این روش‌ها، از مهم‌ترین سازوکارهای ترمیمی راهبردهای یادشده می‌باشد.

پیشنهادهای

با توجه به عدم کارکرد حقوق کیفری سنتی و عدم کارکرد شیوه سرکوبگر، لازم است استفاده از نهادهای ارفاقی مجرم‌محور به یک اصل تبدیل شده و استفاده از آن به صورت اجباری درآید تا بتوان رسالت اصلی حقوق کیفری را نمایان کرد. از این رو، بسترسازی در این خصوص و معرفی نهادهای ارفاقی مجرم‌محور به عنوان شیوه‌های نوین در رسیدن به مقاصد عنوان‌شده، نقش مؤثری در مفید بودن نظام عدالت کیفری در رویارویی با شهروندان ایفا می‌نماید.

پیشنهاد می‌گردد که قانون‌گذار ایرانی دست‌کم در تعزیرات که نهادهای ارفاقی را پذیرفته است، استفاده از نهادهای ارفاقی را در خصوص این دسته از مجازات‌ها توسعه دهد. به طور نمونه، پیشنهاد می‌شود در نهاد تعویق صدور حکم، مجازات‌های تعزیری از حیث درجه افزایش یابد، هرچند این افزایش حداقلی از نهادهای ارفاقی در قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ در نهادهایی همچون نظام آزادی الکترونیک و نیمه آزادی توسعه پیدا کرده، لیکن جا دارد در سایر نهادها نیز، همچون نهاد پیش‌گفته و نهاد معافیت از کیفر، این اقدام صورت گیرد.

آموزش مقامات دخیل در عدالت کیفری، یکی از ضروریات نهادهای ارفاقی مجرم‌محور آیین دادرسی کیفری است، زیرا نبود تخصص و معلومات ضروری سبب اجرای نادرست و شکست راهبردها را فراهم می‌سازد. بر این اساس، برنامه‌ریزی در راستای آموزش دست‌اندرکاران عدالت کیفری با آموزه‌های قراردادی شدن آیین دادرسی کیفری می‌تواند موفقیت نظام عدالت کیفری را رقم بزند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منفعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The interaction between criminal justice systems and offenders has undergone significant transformation over the past decades. One of the primary challenges for modern criminal law has been to establish frameworks that do not merely focus on retributive punishment but rather emphasize the rehabilitation and reintegration of offenders into society. This approach marks a departure from traditional punitive methods and aligns with evolving human rights standards and criminological theories. The emergence of offender-centered leniency institutions has been central to this shift, focusing on mechanisms that involve cooperation between offenders, victims, and

judicial authorities. Such measures aim to reduce recidivism rates and improve outcomes for both offenders and victims through restorative practices (Ashouri, 2009).

Historically, criminal justice systems relied heavily on deterrence and retributive justice. The punitive model operated on the assumption that severe punishment would dissuade individuals from engaging in criminal activity. However, empirical evidence has challenged the effectiveness of this approach, showing that harsh sentencing does not necessarily result in lower crime rates. Furthermore, traditional practices often neglected the complexities of offenders' social and psychological backgrounds, which can contribute to criminal behavior. Studies have indicated that addressing these underlying issues, such as through education, employment, and therapeutic interventions, is more effective in preventing recidivism (Khaleghi, 2010). Consequently, many jurisdictions have begun to explore more nuanced methods, emphasizing the importance of addressing the personal circumstances of offenders while considering the broader societal need for safety and justice.

The concept of restorative justice has gained prominence as an alternative framework that seeks to balance the needs of offenders, victims, and the community. Restorative justice emphasizes dialogue, accountability, and making amends, often involving victim-offender mediation and other forms of reconciliation (Zeraat, 2013). Offender-centered leniency institutions fit within this broader restorative approach. They aim to provide opportunities for offenders to demonstrate genuine remorse and commitment to change. Such institutions are built on principles of individualization and flexibility in sentencing, recognizing that a one-size-fits-all approach is inadequate. By granting judges the discretion to tailor sentences based on the offender's potential for rehabilitation, these institutions introduce a level of dynamism previously absent in traditional criminal law systems (Danesh, 1989).

One key example of offender-centered leniency is the use of suspended sentences or deferred judgments. These legal mechanisms allow courts to delay or suspend a sentence, provided that the offender meets specific conditions, such as participating in community service or attending rehabilitation programs. The effectiveness of these approaches hinges on the offender's willingness to engage constructively in their rehabilitation. In jurisdictions that have implemented these practices, research has shown a significant reduction in reoffending rates compared to traditional incarceration (Maddah, 2008). Additionally, deferred sentencing can relieve pressure on overcrowded prison systems and reduce the fiscal burden on the state. However, critics argue that these measures may undermine the perceived seriousness of the crime and fail to deliver justice, particularly in cases involving serious offenses. Thus, the challenge lies in striking an appropriate balance between leniency and accountability.

Victim participation is another critical component of offender-centered leniency institutions. In traditional justice systems, victims often feel marginalized, with their needs and perspectives inadequately addressed. Restorative justice approaches, however, prioritize victim involvement, giving them a voice in the proceedings and allowing them to articulate the impact of the crime (Ansari, 2001). This inclusion fosters a sense of empowerment and can contribute to the healing process for victims. Moreover, studies have shown that victims who participate in restorative justice programs are more likely to feel satisfied with the outcome compared to those who go through conventional court procedures. The involvement of victims also emphasizes the offender's responsibility to acknowledge and address the harm caused, fostering a greater sense of accountability. Nevertheless, the implementation of such victim-centered practices must be handled carefully to avoid retraumatizing victims, especially in cases of violent or sensitive crimes.

Despite the potential benefits, offender-centered leniency institutions face significant challenges in implementation. Judicial resistance, lack of resources, and societal skepticism are some of the hurdles that must be overcome. Judges may be reluctant to adopt lenient measures due to concerns about public safety and backlash from communities that perceive these approaches as being "soft on crime" (Danesh, 1989). Moreover, successful implementation requires substantial investment in training for law enforcement, prosecutors, and judicial staff to understand and apply restorative principles effectively. There is also a need for comprehensive support systems, including mental

health services, employment training, and community-based programs, to assist offenders in reintegration. The success of these initiatives depends on a well-coordinated effort among various stakeholders, emphasizing collaboration and shared responsibility (Heidari, 2015).

In conclusion, offender-centered leniency institutions represent a progressive shift in criminal justice, prioritizing rehabilitation and social reintegration over punitive measures. By fostering dialogue between offenders, victims, and judicial authorities, these institutions seek to address the root causes of criminal behavior and promote long-term public safety. However, the effectiveness of these systems depends on careful implementation, balancing leniency with accountability, and ensuring that victims' needs are met. Future research should continue to evaluate the outcomes of these approaches and explore ways to optimize their impact on reducing recidivism and improving overall justice system efficacy. As society continues to grapple with complex issues of crime and punishment, the development of more compassionate and restorative justice models remains a crucial area for innovation and reform.

References

- Ali Abadi, A. (2013). *Criminal Law, Vol. 2*. Ferdowsi Publishing.
- Ansari, V. (2001). *Criminal Investigation Rights (A Comparative Study)*. SAMT Publishing.
- Ashouri, M. (1997). The Role of the Crime Victim and Its Evolution in Criminal Cases. In *Criminal Justice (Collection of Articles)*.
- Ashouri, M. (2009). *Criminal Procedure, Vol. 1*. SAMT Publishing, Ganj Danesh Publishing.
- Bernard, T., & Snipes, J. (2011). *Theoretical Criminology*. SAMT Publishing.
- Bernard, T., Snipes, J., & Gerwald, A. (2014). *Theoretical Criminology*. Dadgostar Publishing.
- Bolek, B. (2006). *Penology*. Majd Publishing.
- Danesh, T. Z. (1989). *Rights of Prisoners and Penology*. University of Tehran Publishing.
- Gesen, R. (1991). *Applied Criminology*. University of Tehran Publishing.
- Heidari, A. M. (2015). *General Criminal Law*. SAMT Publishing.
- Hosak, D. (2011). *Criminalization of Extremism*. Majd Publishing.
- Kalivand Toiserkani, A. N. (2007). *The Role of Judicial Police in Justice Enforcement*. Fekrsazan Publishing.
- Key Nia, M. (2018). *Foundations of Criminology, Vol. 1*. University of Tehran Publishing.
- Khaleghi, A. (2010). *Criminal Procedure*. City of Knowledge Publishing.
- Maddah, M. (2008). *Foundations of Judicial Management of Criminal Cases*. Qaza Publishing, Judicial Training and Research Institute.
- Mansour Abadi, A. (2020). *General Criminal Law 3*. Mizan Publishing.
- Najafi Abrandabadi, A. H., & Badamchi, H. (2004). *History of Criminal Law in Mesopotamia*. SAMT Publishing.
- Niazpour, A. H. (2011). *The Contractualization of Criminal Procedure*. Mizan Publishing.
- Nourbaha, R. (2005). *Foundations of General Criminal Law*. Ganj Danesh Publishing.
- Shambiati, H., & Parvini, A. (2014). Specialization of Judicial Officers: A Step Toward Contractual Criminal Law. *Comparative Legal Research*.
- Yazdian Jafari, J. (2012). *Reasons and Methods of Punishment*. Institute of Culture and Islamic Thought.
- Zeraat, A. (2013). *General Criminal Law 3: Punishments and Security Measures, Vol. 2*. Jungle Publishing.